

بازخوانی شعری از ویستون هیو اودن

جلیل قیصری

ویستون هیو اودن (۱۹۷۳-۱۹۱۷) شاعر و نماینده نویسنده آمریکایی در انگلیس به دنیا آمد. در آمریکا آموزگاری کرد و با دختر توماس مان ازدواج کرد. در حوالی ۱۹۳۰ گروهی از شاعران را تحت عنوان «گروه اودن» Auden Group تشکیل داد. در این گروه، استیون اسپندر، کریستوفر شپروود، سسیل دی-لونیس، ولوئیس مک نیس گرد آمده بودند. یکی از اهداف اصلی این گروه، زنده کردن تاثیر منظوم بود. حاصل این دوران در کار اودن نمایشنامه‌های سگ زیر پوست Dog Beneath the Skin، صعود اف ۶ (۱۹۳۵) The Ascent of F6، در مرز (۱۹۳۸) On the Frontier است. اودن در ۱۹۴۶ شهروند آمریکا شد؛ اما دائماً به اروپا می‌رفت و کرسی استادی شعر را در دانشگاه آکسفورد به دست آورد. او با الهام از کی‌یرکگار، چهار شعر بلند مذهبی سرود: نامه سال نو (۱۹۴۱) New Year Letter، عصر (۱۹۴۴) For the Time Being، اضطراب (۱۹۴۸) The Age of Anxiety و هیچکدام (۱۹۵۱) None. اودن بازی با کلمات را به نوعی درخشان آغاز کرد که در آثاری از قبیل سپر آشیل (۱۹۵۵) The Shield of Achilles و افتخار برکلیو (۱۹۶۰) Homage to Clio منعکس است. اودن همچنین آثار انتقادی و مجموعه مقالاتی دارد که از آن جمله است: دست رنگرز و مقالات دیگر (۱۹۶۲) The Dyer's Hand که در آن شخصیت پیچیده شاعر به خوبی دیده می‌شود.

برگرفته از ارغنون ویژه‌نامه شعر

سر سیاه زمستان ناپدید شد:

جوی‌ها یخ بسته بودند، فرودگاه تقریباً خالی بود،
و برف تندبیس‌های میادین را بی‌قواره کرد؛
عطارد غرق شد در دهان روز مختصر.
همه ابزارهایی که داریم متفق‌القول‌اند
روز مرگ او روزی سرد و سیاه بود.

بسی به دور از بیماری‌اش

گرگ‌ها از خلال جنگل‌های همیشه سبز دویدند،
رود روستایی با آبراهه‌های باب روز وسوسه‌ناشد
زبان‌های سوگوار
مرگ شاعر را از شعرهایش پنهان داشتند.

اما برای او آخرین بعدازظهری بود که خودش بود.

بعدازظهری از پرستارها و شایعه‌ها:

ایالات تن‌اش شورش کردند،
میدان‌های ذهن‌اش خالی شدند،
سکوت به حومه‌ها تاخت،
جریان احساس‌اش ایستاد،
او به ستاینندگان‌اش بدل گشت.

اکنون میان صد شهر پراکنده است

و به تمامی تسلیم تاثرات ناآشنا
تا نیکبختی‌اش را در پیشه‌ای دیگرگونه بیابد
و به حکم قانون وجدانی غریب مجازات شود.
کلام میت
در دل زندگان تعدیل می‌شود.

اما در هیاهو و کارهای مهم فردا،

آن‌گاه که بورس‌بازان چون وحوش برکف تالار بورس می‌غرند،
و مستمندان رنجی را می‌کشند که به خوبی
بدان خو کرده‌اند،

و هر کس در زندان خویش تقریباً از آزادی خویش مطمئن است،

چند هزار تنی به این روز می‌اندیشند

هم بدان‌گونه که آدمی به روزی می‌اندیشد که در آن

کاری کمی غریب از او سر زد.

همه ابزارهایی که داریم متفق‌القول‌اند

روز مرگ او روزی سرد و سیاه بود.

سر سیاه زمستان ناپدید شد:

جوی‌ها یخ بسته بودند، فرودگاه تقریباً خالی بود،

و برف تندیس‌های میادین را بی‌قواره کرد؛

عطارد غرق شد در دهان روز مختصر.

همه ابزارهایی که داریم متفق‌القول‌اند

روز مرگ او روزی سرد و سیاه بود.

رود روستایی با آبراهه‌های باب روز وسوسه نشد

زبان‌های سوگوار

مرگ شاعر را از شعرهایش پنهان داشتند.

شروع شعر نشان می‌دهد که واژه‌ها در کمال عینیت و رئال‌گونگی تأویل‌های گوناگون را در خود پنهان کرده‌اند. ناپدید شدن سر زمستان در نگاهی، بارش پرویمان برف را تصویر می‌کند و در نگاهی دیگر تشخیصی زیبا در این مصرع نهفته است و اگر سر را سلطان بدن و مرکز تفکر و نگاه در نظر بگیریم، برای زمستان به خصوص اگر زمستانی هستی باشد یا زمستان مرگ شاعر، سری به جز: سر سیاه نمی‌توان متصور شد؛ زمستانی‌زمان اما، هم به زمستان نظر دارد، هم به زمان زمستانی و هم به مردم‌سرد و زمستان‌زده که در مرگ شاعر خود را به تجاهل زده‌اند. جوی‌ها یا جریان‌های انسانی، یخ بسته‌اند و فرودگاه محل تبادل و ارتباط انسانی خالی است و برف تندیس‌های میادین و یا همان انسان‌های ایستای برف‌پوش را مجاله کرده است. عطارد اما در مصرع «عطارد غرق شد در دهان روز مختصر» تأویل‌های بسیاری می‌پذیرد. در اسطوره‌های ایرانی عطارد دبیر فلک یا نماد خوش بیانی معنا می‌دهد. مولانا در غزلی می‌گوید:

خُمش ای عقل عطارد که در این مجلس عشق

حلقه زهره بیان‌ات همه تسخر گیرند

اما برای او آخرین بعدازظهری بود که خودش بود،

بعدازظهری از پرستارها و شایعه‌ها؛

ایالات تن‌اش شورش کردند،

میدان‌های ذهن‌اش خالی شدند،

سکوت به حومه‌ها تاخت،

جریان احساس‌اش ایستاد،

او به ستاینندگان‌اش بدل گشت.

اکنون میان صد شهر پراکنده است

و به تمامی تسلیم تأثرات ناآشنا

تا نیکبختی‌اش را در بیشه‌ای دیگرگونه بیابد

و به حکم قانون وجدانی غریب مجازات شود.

کلام میت

در دل زندگان تعدیل می‌شود.

بس به دور از بیماری‌اش

گرگ‌ها از خلال جنگل‌های همیشه سبز دویدند،